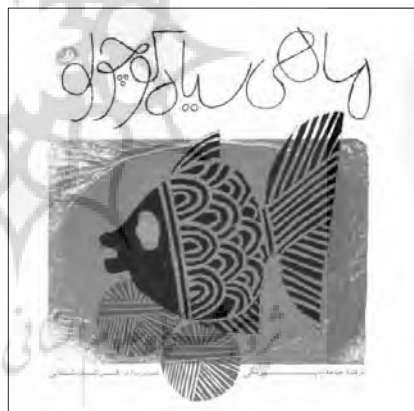


بار دیگر ماهی سیاهی که می‌شناختیم

نقدی بر تصویرسازی
فرشید مثقالی از ماهی سیاه کوچولو

سارا معدندار

نام کتاب: ماهی سیاه کوچولو
نویسنده: صمد بهرنگی
تصویرگر: فرشید مثقالی
ناشر: کتاب خروس (نشر نظر)
نوبت چاپ: نخست (نظر) ۱۳۸۸
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
شمار صفحات: ۴۸ صفحه
قیمت: ۴۵۰۰ تومان



بی‌شک ماهی سیاه کوچولو داستان‌آشنایی است که نیازی به تعریف ندارد. این داستان همراه با تصویرسازی شاخص مثقالی تأثیری شگرف بر ذهن‌مان به جای گذاشته است. با تورق چاپ آخر این اثر توسط چاپ و نشر نظر متوجه می‌شوید که تصویرها در عین شباهت به چاپ قدیمی، از لحاظ کیفی و کمی واجد تفاوت‌های آشکاری هستند. در این یادداشت سعی می‌کنم به بررسی تطبیقی چاپ متقدم اثر و کتاب حاضر، بپردازم.

فرشید مثقالی در ۱۳۲۲ در اصفهان متولد شد و فعالیت حرفه‌ای خود را به عنوان تصویرساز با مجله‌ی نگین آغاز کرد. وی در سال ۱۳۴۸ برای مصورسازی کتاب ماهی سیاه کوچولو برنده‌ی جایزه‌ی اول بولونیا شد و در همان سال در دوسالانه‌ی تصویرگری براتیسلاوا نیز دیپلم افتخار کسب کرد و در سال ۱۳۵۳ نیز، از سوی کانون پرورش فکری کودک و نوجوان کاندید جایزه‌ی اندرسن و در نهایت برنده‌ی آن شد.

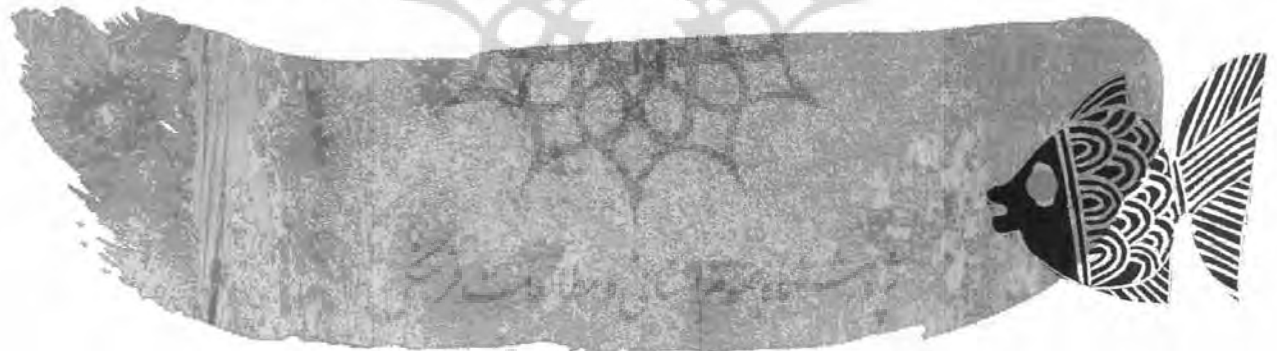
«ماهی سیاه کوچولو»ی مورد نظر ما، در قطع مربع کوچک و چاپ رنگی ارائه شده است و جزو دسته کتاب‌های خروس (کودک و نوجوانان) نشر نظر است که در رده‌ی سنی «ج» معرفی شده است. انتخاب گروه سنی قید شده برای کتاب، کمی سهل‌انگارانه به نظر می‌رسد. «اگر ما برای کودکان گروه‌های سنی، در هر صفحه، تصویری چسب موضوع و ماجرای همان صفحه بیاوریم، در واقع از خواص و تأثیرات تصویر کاسته‌ایم. شاید این کتاب برای گروه سنی پائین مناسبتر به نظر می‌رسد.»

که درد ماهی سیاه، از چیز دیگری ست!
 یک روز صبح زود، آفتاب زده، ماهی
 کوچولو مادرش را بیدار کرد و گفت:
 «مادر، می‌خواهم با تو چند کلمه بی
 حرف بزنم».
 مادر خواب‌آلود گفت: «بیچه جون،
 حالا هم وقت گیر آوردی! حرفت را
 بگذار برای بعد، بهتر
 نیست برویم گردش؟»
 ماهی کوچولو گفت:
 «نه مادر، من
 دیگر نمی‌توانم
 گردش کنم».
 باید از اینجا بروم»
 مادرش گفت:
 «حتماً باید بروی؟»
 ماهی کوچولو گفت:
 «آره مادر باید بروم»
 مادرش گفت: «آخر، صبح به این
 زودی کجا می‌خواهی بروی؟»
 ماهی سیاه کوچولو گفت:
 «می‌خواهم بروم ببینم آخر
 جویبار کجاست، می‌دانی مادر!



مادرش میان حرفش دوید و گفت: «این حرف‌های گنده‌گنده را بگذار کنار، پاشو برویم گردش.
 حالا موقع گردش است نه این حرف‌ها!»
 ماهی سیاه کوچولو گفت: «ته مادر، من دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام، می‌خواهم راه بی‌فتم
 و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست، ممکن است فکر کنی که یک کسی این حرف‌ها را
 به ماهی کوچولو یاد داده، اما بدان که من خودم خیلی وقت است در این فکر، البته خیلی چیزها
 هم از این و آن یاد گرفته‌ام؛ مثلاً این را فهمیده‌ام که بیشتر ماهی‌ها، موقع پیری شکایت می‌کنند
 که زندگی‌شان را بیخودی تلف کرده‌اند. دایم ناله و نفرین می‌کنند و از همه چیز شکایت دارند.
 من می‌خواهم بدانم که، راستی راستی، زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا

من ماهی‌هاست تو این فکر که آخر جویبار کجاست و هنوز که هنوز است، نتوانسته‌ام چیزی سر در
 بیاورم. از دیشب تا حالا چشم به هم نگذاشته‌ام و همعاش فکر کرده‌ام! آخرش هم تصمیم گرفتم
 خودم بروم آخر جویبار را پیدا کنم. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر چه خبرهایی هست»
 مادر خندید و گفت: «من هم وقتی بچه بودم، خیلی از این فکرها می‌کردم. آخر جانم! جویبار که
 اول و آخر ندارد، همین است که هست! جویبار همیشه روان است و به هیچ جایی هم نمی‌رسد»
 ماهی سیاه کوچولو گفت: «آخر مادر جان! مگر نه اینست که هر چیزی به آخر می‌رسد؟ شب به
 آخر می‌رسد، روز به آخر می‌رسد؛ هفته، ماه، سال...»



روی جلد کتاب، تصویر ماهی سیاه کوچولو در پس زمینه‌ی سبز مشاهده می‌شود. با شروع داستان، ماهی سیاه با مردمکی قرمز و دهانی که به نشانه‌ی تعجب باز است کودک را با خود همراه می‌کند. در صفحه‌ی ۶ لحظه‌ای که مادر و فرزند در حال گفتگو هستند، تصویر ماهی سیاه، پائین در مقابل مادر قرار دارد. با کمی دقت به رنگ‌ها متوجه می‌شویم که مردمک چشم مادر مکمل رنگ مردمک فرزند است (قرمز و سبز). اشاره به این موضوع نشانگر دقت و ریزبینی مثقالی است. ولی از طرفی، از فرم‌های کلاف مانند صرفاً تزیینی که نه شباهتی به حباب داخل آب دارد و نه تداعی کننده‌ی عنصری دیگر، در آب استفاده کرده است. این کلاف مانده‌های رنگی با موضوع و فضای داستان بی‌ارتباطاند و به تصویر صدمه زده‌اند. علاوه بر این، بر اساس ترتیب تصاویر ارائه شده، کودک انتظار دارد هر آن‌چه در تصویر می‌بیند در متن بخواند. بر اساس تعریف، مصورسازی بیان مفاهیم است به زبان تصویر (برای کودکان) و هدف از مصورسازی، بهتر فهماندن موضوع به کودک است. در صفحه‌ی بعد ماهی سیاه در ابتدای راهی که پیش رو دارد، دیده می‌شود. ترکیب‌بندی صفحه بسیار هوشمندانه است. تاش سبز از طرف بسته‌ی سمت راست شروع شده و در سمت چپ رها می‌شود. این دسته تصاویر به کتاب حاضر اضافه شده است. این تصویر کاملاً منطبق بر پیرنگ داستانی است: ماهی سیاه کوچولو و راه نامعلومی در پیش رو دارد. در صفحه‌ی بعد، ماهی سیاه با سه ماهی دیگر مواجه است. یکی از مشخصه‌های مصورسازی این کتاب شخصیت‌پردازی



آن است. از حالت دهان ماهی سیاه کوچولو به ذهن پر از سوالات پی می‌بریم و از چشمان ماهی‌های دیگر، آن‌ها را خیلی شاد و بی‌خیال می‌بینیم. ولی مثلاً در صفحه‌ی ۱۲ همان سه ماهی را (بر طبق داستان) بسیار خشن می‌یابیم و یا به طور مثال در صفحه‌ی ۲۰ خشونت را از طرز قرار گرفتن خرچنگ در صفحه‌ی حس می‌کنیم.

ترکیب‌بندی تصویر در صفحه‌ی ۱۰ از این قرار است: سه ماهی که در کادر مقابل، در برابر ماهی سیاه کوچولو قرار گرفته‌اند، در فضای بسته‌ای محصور شده‌اند، که نشانگر فضای بسته‌ی ذهن آن‌هاست. بالعکس در صفحه‌ی قبلی، ماهی سیاه در فضای بازی قرار گرفته و رنگ پس زمینه‌ی آن تک رنگ آبی است؛ در تضاد با رنگ‌های چرکی که سه ماهی در پس زمینه دارند، (البته از لحاظ بصری با چرکی این رنگ‌ها چندان موافق نیست).

در ابتدای صفحه‌ی ۱۲ همان سه ماهی را نصفه می‌بینیم. اینبار سیاهی آن‌ها بیشتر به نظر می‌رسد زیرا بر اساس داستان، قصد جان ماهی سیاه را کرده‌اند. این تصویر هم از تصاویر اضافه شده‌ای می‌باشد که در چاپ قدیم نبوده است. تصویر صفحه‌ی ۱۵: مادر ماهی سیاه با همان چهره‌ی بشاش دیده می‌شود که گویی دوباره از فرزندش می‌خواهد با هم بازی کنند ولی در متن می‌خوانیم که با زاری از ماهی سیاه کوچولو می‌خواهد که برگردد و نرود. این خود نشان دهنده‌ی بی‌حوصلگی تصویرساز در طراحی کلیشه‌(شابلون) جدید و استفاده از همان کلیشه‌ی سابق است. لزوم استفاده از این تصویر مشخص نیست و این‌طور به نظر می‌رسد که هدف صرفاً پر کردن تمام صفحه‌های کتاب از تصویر بوده است.

صفحه‌ی بعد با وارد شدن ماهی کوچک داستان به طور اریب شروع می‌شود و این در مقابل کفچه ماهی‌هایی است که مرتب و به صف در زمینه‌ی سبز آبی جویبار در حرکت هستند. تاش‌های سبز و آبی جویبار بیشتر در پس زمینه ماهی‌های دیگر است و ماهی سیاه کوچک داستان بیشتر در زمینه‌ی سفید قرار دارد. در این قاب ذوق و هنر مثقالی در همراه کردن تصویر با محتوا کاملاً مشهود است و این نکته‌ای است که کمتر تصویرگری به آن می‌اندیشد.

قورباغه‌ی نشسته بر سنگ، صفحه‌ی بعد را به خود اختصاص داده است. عبور رنگ‌ها و سطوح‌ها یکی از خاصیت‌های بارز تصویرسازی در این کتاب می‌باشد. به نظر می‌رسد این عبور در چاپ قدیم بهتر صورت گرفته زیرا رنگ‌ها خاصیت خود را حفظ کرده‌اند ولی در کتاب حاضر این عبور باعث تغییر ماهیت رنگ‌ها شده است. ترکیب رنگ سبز جویبار با رنگ قهوه‌ای سنگی که قورباغه روی آن نشسته، رنگ چرکی ساخته که خوشایند به نظر نمی‌آید. با نگاهی به این تصویر این سوال به ذهن متبادل می‌شود که چرا تصویرساز عزیز که آن قدر نکته بین هستند، در شخصیت پردازی قورباغه‌ای که در متن به ماهی داستان پرخاش می‌کند، اهمیتی نداده است و آن را خندان ترسیم کرده است؟!

در صفحه‌ی ۲۰ کتاب خرچنگ خشنی را می‌بینیم که به جلو حمله ور شده است. خاصیت فرم چنگ‌ها و شکل رو به جلویش باعث بهتر منتقل شدن حس خشونت شده است. برخلاف تصویر صفحه‌ی قبل این تصویر به خوبی حس داستان را منتقل می‌کند. این تصویرگر است که توقع ما را از تصویر بالا می‌برد، بی‌شک وجود تصاویر خوب و به یاد ماندنی کتاب نادیده انگاشتن اشتباهات جزئی را سخت و دشوار می‌سازد.

در صفحه‌ی بعد مارمولکی نشسته بر روی سنگ دیده می‌شود. روی هم قرار گرفتن دو سنگ، رنگ قهوه‌ای



جوابی لب آب ایستاده و به او و خرچنگ نگاه می‌کند. یک گله بز و گوسفند به آب نزدیک شدند و بوزه هایشان را در آب فرو کردند، صدای مع‌مع و بیع دره را بر کرده بود. ماهی سیاه کوچولو آنقدر صبر کرد تا بزها و گوسفندها ایشان را خوردند و رفتند. آنوقت، مارمولک را صدا زد و گفت:

«مارمولک جان، من ماهی سیاه کوچولویی هستم که می‌روم آخر جویبار را پیدا کنم. فکر می‌کنم تو جانور عاقل و دانایی باشی، اینست که می‌خواهم چیزی از تو بپرسم.»

مارمولک گفت: «هر چه می‌خواهی بپرس.»

ماهی گفت: «در راه، مرا خیلی از مرغ سقا و از ماهی و پرنده‌ی ماهیخوار می‌ترسانند. اگر تو چیزی درباره‌ی اینها می‌دانی، به من بگو.»

مارمولک گفت: «از ماهی و پرنده‌ی ماهیخوار، این طرف‌ها پیدایشان نمی‌شود، مخصوصاً از ماهی که توی دریا زندگی می‌کند. اما سقائک، همین پایین‌ها هم ممکن است باشند. می‌تواند فریبش را بخوری و توی کیسه‌اش بروی.»

ماهی گفت: «چه کیسه‌ای؟»

مارمولک گفت: «مرغ سقا زیر گردنش کیسه‌ای دارد که خیلی آب می‌گیرد. او در آب شنا



نداشته و مرد ماهیگیر ماهی سیاه گفت: «من آورده‌ام که بدخواب کنم ماهیگیر را چطور؟»

مارمولک گفت: «آخر آنکه که کبر تور انتخابت و وارد بود می‌وی. می‌ریزد تا دریا.»

مارمولک گفت: «راگفتند که کتب...»

مارمولک رفت توی شکاف سنگ و ماهی سیاه ناچار از آن استفاده می‌نماید و سزا...



می‌کند و گاهی ماهی‌ها، ندانسته، وارد کیسه‌ی او می‌شوند و یکرستا می‌روند. توی شکمش البته اگر مرغ سقا گرسنه‌اش نباشد، ماهی‌ها را در همان کیسه ذخیره می‌کند که بعد بخورد.»

ماهی گفت: «حالا اگر ماهی وارد کیسه شد، دیگر راه بیرون آمدن ندارد؟»

مارمولک گفت: «هیچ راهی نیست، مگر اینکه کیسه را پاره کند، من خنجر را به تو می‌دهم که اگر گرفتار مرغ سقا شدی، این کار را بکنی.»

آنوقت، مارمولک توی شکاف سنگ خزید و با خنجر بسیار زبوی، برگشت. ماهی کوچولو خنجر را گرفت و گفت:

خوشایندی حاصل شده است که مانند سنگ زیر قورباغه (صفحه‌ی ۱۸) چرک نیست. تاش سبز قرار گرفته در پشت مارمولک دانا تا بیرون از بدنه‌ی او ادامه پیدا کرده است که این به نوبه‌ی خود تصویر را نامنظم ساخته است. کافی است دست‌تان را روی قسمت اضافه قرار دهید تا ملتفت اضافی بودن آن بشوید. البته در تصویر چاپ قدیمی، این تاش رنگی وجود نداشته است و بدن مارمولک از لکه‌های آبی و سبز تشکیل شده است.

در صفحه‌ی بعد با چاقویی که استوار سر جای خود ایستاده است روبه‌رو هستیم؛ گویی جنگجویی دست به کمر، آماده‌ی جنگ است. این تصویر مثل تصویر خرچنگ، بازسازی حس خشونت است، حس تیزی را که از لبه‌ی چنگک خرچنگ دریافت می‌کردیم، این‌جا از لبه‌ی تیز چاقو دریافت می‌کنیم. فقط تنها نکته‌ی مبهم، زمینه‌ی کار است! در چاپ قدیم، چاقو، کوچک‌تر، در زمینه‌ی سفید بین نوشته‌ها آمده بود که به نظر موفق‌تر می‌آمد زیرا کودک در حین خواندن داستان نگاه گذرایی به چاقو می‌انداخت ولی اختصاص بیشتر از نصف صفحه به چاقو در زمینه‌ی نامناسب به نظر تأکید اضافی است.

ظاهراً تصویرساز از کلیشه‌های متعددی برای تصاویر استفاده کرده است. این شاید در وهله‌ی اول سهل‌الوصول به نظر برسد ولی از طرفی باعث دشوارتر شدن ترکیب‌بندی صفحه می‌گردد. این که قرار گرفتن عناصر در کجای صفحه مناسب‌تر است، نقش اساسی در این‌گونه تصویرسازی دارد. تصویرساز باید با جابه‌جا کردن عناصر در صفحه، جای دقیق



یکی از ماهی‌های ریزه گفت: «آره، اما هنوز ترسمنان بریخته»
 یکی دیگر گفت: «فکر مرغ سقا راحتان نمی گذارد»
 ماهی سیاه گفت: «شما زیادی فکر می کنید، همفان که نباید فکر کرد، راه که بیفتیم، ترسمنان به کلی می ریزد»

اما تا خواستند راه بیفتند، دیدند که آب دور و برشان بالا آمد و سربوشی روی سرشان گذاشته

شد و همه جا تاریک شد
 و راه گریزی هم نماند.
 ماهی سیاه فوری فهمید که
 در کیسه‌ی مرغ سقا گیر
 افتاده‌اند.

ماهی سیاه کوچولو گفت:
 «دوستان، ما در کیسه‌ی مرغ
 سقا گیر افتاده‌ایم؛ اما راه فرار
 هم به کلی بسته نیست»

ماهی ریزه‌ها شروع
 کردند به گریه و زاری.
 یکیشان گفت:

«ما دیگر راه فرار نداریم. تقصیر
 توست که زیر پای ما نشستی
 و ما را از راه در بردی!»
 یکی دیگر گفت: «حالا
 همه‌ی ما را قورت



آمد و دید آب ته ندارد، این ور رفت، آن ور رفت، به جایی برنخورد. آنقدر آب بود که ماهی
 کوچولو تویش گم شده بود! هر طور که دلش خواست شنا کرد و باز سرش به جایی نخورد.
 ناگهان دید یک حیوان دراز و بزرگ مثل بوق به طرفش حمله می کند. یک اره‌ی دو دم
 جلو دهنش بود. ماهی کوچولو فکر کرد همین حالاست که اره ماهی تکه تکه اش بکند، زود
 به خود جنبید و جا خالی کرد و آمد روی آب، بعد از مدتی، دوباره رفت زیر آب که ته دریا
 را ببیند وسط راه به یک گله ماهی برخورد. هزارها هزار ماهی! از یکیشان پرسید:

«رفیق، من غریبم، از راه‌های دور می‌آیم، اینجا کجاست؟»
 ماهی دوستانش را صدا زد و گفت: «نگاه کنیدا یکی دیگر»

بعد به ماهی سیاه گفت: «رفیق، به دریا
 خوش آمدی!»

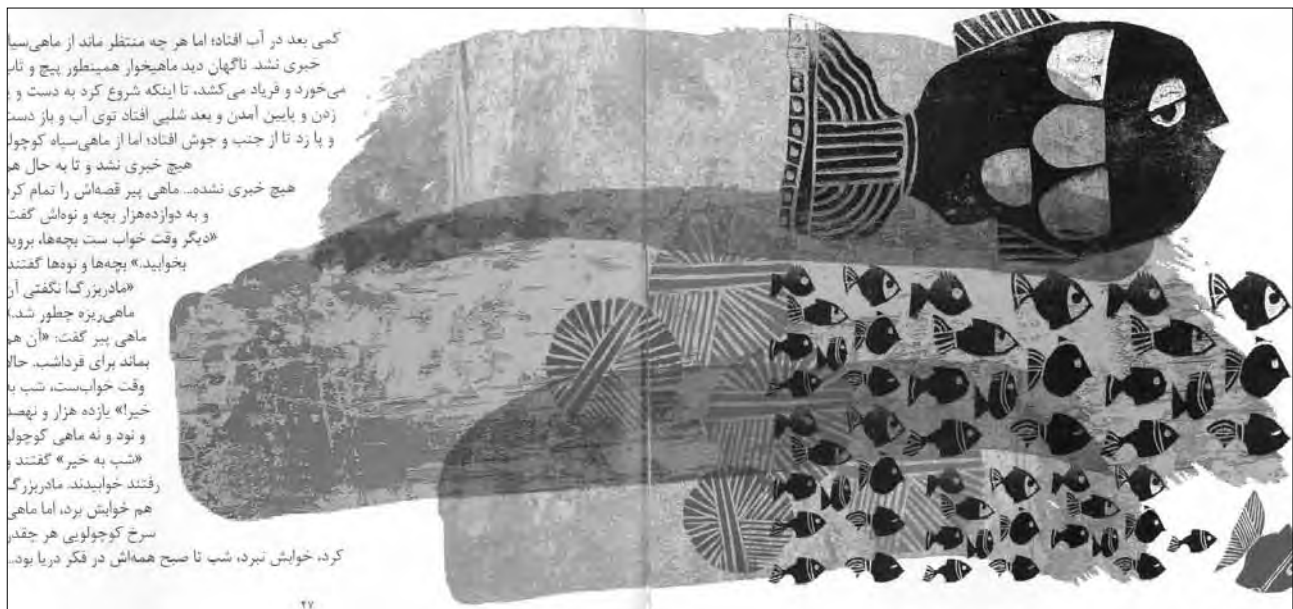
یکی دیگر از ماهی‌ها گفت: «همه‌ی
 رودخانه‌ها و جویبارها به اینجا
 می‌ریزند، البته بعضی از
 آنها هم به باتلاق فرو
 می‌روند»

یکی دیگر گفت: «هر
 وقت دلت خواست،
 می‌توانی داخل دسته‌ی
 ما بشوی»

ماهی سیاه کوچولو شاد بود
 که به دریا رسیده است.
 گفت: «بهتر است اول

هر عنصر را مشخص کند. به طور مثال، تصویر صفحه‌ی ۲۶ و ۲۷ مصداق این گفته است. این تصویر تنها تصویری است که گریزی به دنیای بیرون جویبار می‌زند: آهویی که خم شده و از جویبار آب می‌نوشد، درختان سبز جنگل، سبزه‌ها و باد ملایمی که می‌وزد. ولی همه‌ی عناصر در جای خود قرار نگرفته‌اند. سنگ طوری به درخت چسبیده است گویی می‌خواهد خودش را به زور در تصویر جا کند و همچنین جای نامناسب درخت سبز رنگ کوچک بالای سمت راست تصویر، که گویی بر درخت پایین سوار است. سنگ اگر بین دو درخت قرار می‌گرفت و اندازه‌اش کوچک‌تر می‌بود، به نظر جایگاه مناسبتری داشت و شاید حذف درخت کوچک بالای تصویر که مشخصاً بعد از درخت بزرگ چاپ شده است، بهتر می‌بود؛ زیرا درخت‌های کوچک دیگر با به خوبی قرار گرفتن در پرسپکتیو، دوری و نزدیکی فضا را نشان داده‌اند. وزش ملایم باد که با چند خط نامنظم سبز (برگ درختان) ترسیم شده است، مانند جریان جویبار که با چند خط منحنی نشان داده شده است، نشان از ذکاوت مثقالی دارد. این تصویر که دچار تغییرات اساسی با چاپ قدیمی شده است یکی از موفق‌ترین نمونه‌ها در فضا سازی این کتاب است.

دو تصویر بعدی، تصاویر اضافه شده به کتاب هستند که در عین سادگی بسیار گویا می‌باشند. در تصویر اول ماهی سیاه داستان در پس زمینه‌ی آبی در مقابل ماهی‌های دیگر قرار گرفته است. رنگ پس زمینه‌هایی که مثقالی به کار برده



کمی بعد در آب افتاده اما هر چه منتظر ماند از ماهی سیاه خبری نشد. ناگهان دید ماهیخوار همینطور بیج و تار می خورد و فریاد می کشد. تا اینکه شروع کرد به دست و زدن و پایین آمدن و بعد شللی افتاد توی آب و باز دست و پا زد تا از جنب و جوش افتاده اما از ماهی سیاه کوچولو هیچ خبری نشد و تا به حال هم هیچ خبری نشده... ماهی پیر قصه‌اش را تمام کرد و به دوازده هزار بیجه و نوه‌اش گفت «دیگر وقت خواب ست بچه‌ها، بروید بخوابید.» بچه‌ها و نوه‌ها گفتند «مادر بزرگ! تکفتی از ماهی ریزه چطور شد؟» ماهی پیر گفت: «آن هم همانند برای قرداشب. حالا وقت خوابست، شب با خیر!» یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی کوچولو «شب به خیر» گفتند و رفتند خوابیدند. مادر بزرگ هم خوابش برد، اما ماهی سرخ کوچولویی هر چندتر کرد، خوابش نبرد، شب تا صبح هم‌اش در فکر دریا بود...

است، هیچ کدام تخت نیستند بلکه بافتدار هستند و این خاصیت با تشخیص بخشیدن به پس زمینه سبب شده چشم بیننده از چیزی که می بیند خسته نشود و از طرفی وی به پس زمینه شخصیت داده است و آن را جزئی از عناصر تشکیل دهنده تصویر به حساب آورده است. در تصویر بعدی جویبار با آسمان یکی شده است و نمی‌دانیم تصویر ماه در آب افتاده و یا ماه را در آسمان می‌بینیم. تنها چیزی که کمی مطمئن‌مان می‌کند حالت ماهی سیاه کوچولو است که به بالا می‌نگرد. تاش‌های متلاطم پس زمینه، مفهوم داستان را که همان ذهن پویای ماهی است بهتر بیان می‌کند.

مرغ سقا تمامی صفحه‌ی بعد را به خود اختصاص داده است. حالت چشم‌ها و رنگ قرمز منقارش کافی است تا کودک را متوجه بی‌رحمی‌اش بکند و تیزی منقار نیز مانند تصویرهای قبل نشان از حس خشونت دارد. در این جا گل نمادی از عناصر بیرون از آب یعنی خشکی است. چشمان نیمه باز ماهی سیاه کوچولو حاکی از نگرانی دلشوره است و این نشان دهنده‌ی مهارت تصویرساز در انتقال این حس می‌باشد.

تصویر صفحه‌ی ۳۴ با کمی تغییر تکرار همان تصویر قبلی است و به نظر می‌رسد بر خلاف چاپ قدیم مثقالی تلاش کرده است که تمام صفحه‌ها تصویر داشته باشند.

تصویر صفحه‌ی ۳۷ صحنه‌ی فرار ماهی از دست مرغ سقا است. اگر خطی برای ترکیب‌بندی کار رسم کنیم خط را از سمت چپ پایین تصویر می‌کشیم و خمیده تا بالا می‌آوریم و بعد به گوشه‌ی سمت راست رهاش می‌کنیم منظور از این توضیح حرکت چشم در کادر طبق روال داستان است: ماهی از آب گرفته شده و به آب نیز فرار کرده است.



دلیل انتخاب سه تاش رنگی (خاکستری، آبی، سبز) و استفاده‌ی مجدد کلاف مانند بنفش در مرکز تصویر در صفحه‌ی بعد مشخص نیست.

مرغ ماهیخوار با منقاری قرمز، پرنده‌ی اشغالگر دیگری است با منقاری قرمز که صفحه‌ی بعدی را به خود اختصاص داده است.

دو قاب بعد تصویر ماهی سیاه کوچولو با ماهی کوچکتری است که در مرکز تصویر قرار دارند. اگر دوباره خطی برای ترکیب‌بندی ترسیم کنیم، خط را از بالا شروع و آن را یک دور می‌چرخانیم تا سر فلش به نقطه‌ی وسط کادر برسد. به بیان دیگر، تصویرگر طوری عناصر را چیده است تا چشم بیننده را در مرکز کادر اسیر کند. سؤال دیگری که این‌جا مطرح می‌شود این است که چرا تصویرگر سعی دارد تمام صفحه را مانند صفحه‌ی قبلی که رنگ پس زمینه باعث تغییر قرمزی



«آهو خوشگله، چه عجله‌ای داری؟»
 آهو گفت: «شکارچی دنبالم کرده، یک گلوله هم بهم زده؛ اینهاش»
 ماهی کوچولو جای گلوله را ندید، اما از لنگ لنگان دویدن آهو
 فهمید که راست می‌گوید. یک جا لاک‌پشت‌ها در گرمای آفتاب
 چرت می‌زدند و جای دیگر قهقهه‌ی کبک‌ها توی دره می‌پیچید.
 عطر علف‌های کوهی در هوا موج می‌زد و قاطلی آب می‌شد.
 بعد از ظهر به جایی رسید که دره، پهن می‌شد و آب از وسط
 بیشه‌ی می‌گذشت. آب انقدر زیاد شده بود که ماهی‌سیاه،
 راستی‌راستی، کیف می‌کرد!
 بعد هم به ماهی‌های زیادی برخورد. از وقتی که از مادرش جدا شده



ناگهان صدای زیر قورباغه‌ای او را از جا براند.
 قورباغه لب برکه، روی سنگی نشسته بود. جست زد توی آب و آمد پیش ماهی و گفت: «من
 اینجام، قورباغه!»
 ماهی گفت: «سلام خانم بزرگ!»
 قورباغه گفت: «حالا چه وقت خودتمانی است، موجود بی‌اصل و نسبا بچه گیر آورده‌یی و داری
 حرف‌های گنده گنده می‌زنی! من دیگر انقدرها عمر کرده‌ام که بفهمم دنیا همین برکه است. بهتر
 است بروی دنبال کار و بچه‌های مرا از راه به در نبری.»
 ماهی کوچولو گفت: «صد تا از این عمرها هم که بکنی، باز هم یک قورباغه‌ی نادان و درمانده
 بیشتر نیستی.»
 قورباغه عصبانی شد و جست زد طرف ماهی‌سیاه کوچولو. ماهی تکان تندی خورد و مثل برق در
 رفت و لای و لجن و گرم‌های ته برکه را به هم زد.
 دره بر از بیخ و خم بود. جویبار هم آبش چند برابر شده بود؛ اما اگر می‌خواستی از بالای کوه‌ها
 ته دره را نگاه کنی،
 جویبار را مثل نخ
 سفیدی می‌دید. یک
 جا نخسته‌سنگ بزرگی
 از کوه جدا شده بود و
 افتاده بود ته دره و آب را
 دو قسمت کرده بود. مارمولک
 درشتی، به اندازه‌ی کف دست،
 شکمش را به سنگ چسبانده بود.

رتال جامع علوم انسانی

منقار مرغ ماهیخوار شده بود، رنگی کند؟ یا در همین فریم، به نظر می‌رسد اگر رنگ پس زمینه مثل چاپ قدیم سفید می‌ماند، سیاهی بهتر خود را نشان می‌داد.



اما آخرین تصویر: ماهی بزرگ قصه‌گو در بالا و هزاران ماهی دیگر در پایین و علامت سوال‌ها، این دایره‌های رنگی کلاف مانند چیستند؟ چرا رنگ تاش‌ها تغییر کرده (نسبت به چاپ قدیم) و عبورشان از هم باعث چرکی رنگ‌ها شده است؟



همسایه گفت: «کوجولو، بینم تو از کی تا حالا عالم و قیلوف شدهای و ما را خبر نکردهای؟!»
 ماهی کوجولو گفت: «خانم، من نمی‌دانم شما «عالم» و «قیلوف» به چه می‌گویید. من فقط از این گردش‌ها خسته شده‌ام و نمی‌خواهم به این گردش‌های خسته کننده ادامه بدهم و الکی خوش باشم، و یک‌دفعه چشم باز کنم بینم مثل شماها بیر شده‌ام و هنوز هم، همان ماهی چشم و گوش بسدام که بودم.»
 همسایه گفت: «وا... چه حرف‌ها!»
 مادرش گفت: «من هیچ فکر نمی‌کردم بچه‌ی یکی نکرده‌ام این طوری از آب در بیاید، نمی‌دانم کدام بدجنسی زیر پای بچه‌ی نارزیمم نشسته!»
 ماهی کوجولو گفت: «هیچ‌کس زیر پای من نشسته من خودم عقل و جوش دارم و می‌فهمم، چشم دارم و می‌بینم.»

همسایه به مادر ماهی کوجولو گفت: «خواهر، آن حارون بیج بیجه، یادت می‌آید؟»
 مادر گفت: «اره، خوب گفتی، زیاد بایی بچام می‌شد. بگویم خدا چه کارش کنده!»
 ماهی کوجولو گفت: «بیس کن مادر! او رفیق من بود.»
 مادرش گفت: «رفاقت ماهی و حارون، دیگر نشنیده بودیم!»
 ماهی کوجولو گفت: «من هم دشمنی ماهی و حارون نشنیده بودم، اما شماها سر آن بیچاره را زیر آب کردید.»
 همسایه گفت: «این حرف‌ها مال گذشته است.»
 ماهی کوجولو گفت: «شما خودتان حرف گذشته را پیش کشیدید.»
 مادرش گفت: «حقش بود بکنشش. یادت رفته اینجا و آنجا که می‌نشست چه حرف‌هایی می‌زد؟»
 ماهی کوجولو گفت: «بیس مرا هم بکشید، چون من هم همان حرف‌ها را می‌زنم.»
 چه دردسر نال بدهم! صدای بگو، ماهی‌های دیگر را هم به آنجا کشاند. حرف‌های ماهی کوجولو، همه را عصبانی کرده بود. یکی از ماهی پیره‌ها گفت: «خیال کرده‌ای به تو رحم هم می‌کنیم؟»
 دیگری گفت: «فقط یک گوشمالی کوجولو می‌خواهد!»
 مادر ماهی‌سایه گفت: «بروید کنار دست به بچام نزدیک!»
 یکی دیگر از آنها گفت: «خانم، وقتی بچات را، آن‌طور که لازمست تربیت نمی‌کنی، باید سراسیم را هم ببینی.»
 همسایه گفت: «من که خجالت می‌کنم در همسایگی شما زندگی کنم.»



مقایسه‌ی کوتاه بین چاپ قدیم (سال‌های ۴۷ تا ۵۲) با چاپ حاضر:

شاید مقایسه‌ی اجمالی بین این دو کتاب بیهوده نباشد زیرا به غیر از اصل داستان، تصاویر دستخوش تغییرات فاحشی شده‌اند و با توجه به امکانات چاپ آن سال‌ها مسلماً این تغییر زیاد دور از ذهن نیست. گفتنی است تصاویری مانند گفتگوی ماهی با ماه به کتاب حاضر اضافه شده‌اند. البته این تغییرات در بعضی موارد به خوبی با داستان همراه شده‌اند، مانند تصویر آهو و جنگل (صص ۲۶ و ۲۷) ولی در مواردی این تغییرات باعث صدمه زدن به روند نسبتاً هماهنگ میان تصاویر و داستان شده‌اند؛ مانند تصویر چاقو در صفحه‌ی ۲۴. قصد ندارم جداگانه سراغ تصویرها و جزئیات تغییرات بروم بلکه سعی خواهیم کرد تنها به کلیتی از این تغییرها اشاره کنم.

در تصاویر چاپ قدیمی در پس زمینه‌ی تصاویر شاهد تاش‌ها و سطح‌های رنگی بودیم که نشان دهنده‌ی آب بودند ولی شفافیت این رنگ‌ها عبورشان را از هم آزردهنده جلوه نمی‌داد. این سطح‌ها که در کتاب حاضر نیز آمده‌اند جلوه‌ای کمابیش ناخوشایند و آزردهنده دارند از این رو که عبور رنگ‌ها از یکدیگر باعث تشکیل خاکستری‌های رنگی شده‌اند که در نتیجه به کار صدمه رسانده است. این تاش‌ها در بعضی صفحات (صص ۱۰ و ۱۱) طوری پرداخت شده‌اند که به اندازه‌ی عناصر اصلی صفحه مهم شده‌اند که به نظر می‌رسد بایستی کم‌رنگتر می‌شدند. ترجیح بر این است که وقتی کتاب حاضر برای گروه سنی «ج» آمده است، هر صفحه مانند چاپ قدیم تصویر نداشته باشد. کتاب حاضر به لحاظ کیفیت چاپ مشخصاً از چاپ قدیم واجد برتری‌های مشهودی است مثلاً رنگ قرمز خالصتر استفاده شده است.

به نظر می‌رسد تصاویری که به کتاب حاضر اضافه شده‌اند، به غیر از تصویر به جای صفحه‌ی ۱۶ اضافی می‌باشند. مقایسه‌ی دو کتاب سؤال‌هایی را در ذهن مان ایجاد می‌کند که تمامی ندارد. مثلاً چرا تصاویر نسبت به کتاب قبلی آینه‌ای شده‌اند. به طور مثال در صفحه‌ی ۲۲ و ۲۳ (گفتگوی ماهی با مارمولک) در کتاب قبلی مارمولک در سمت راست بود و ماهی داستان در سمت چپ ولی در کتاب حاضر جای‌شان جا به جا شده است و همچنین تصویرهای صفحات ۱۴ و ۱۵، ۱۶، ۱۳، ۷، ۲۲ و ۲۳، ۲۷، ۳۸ و ۳۹! یا این که چرا رنگ گل از صورتی به قرمز تغییر داده شده است؟! و یا اساساً چرا رنگ‌ها تغییر کرده‌اند!

اما تغییر قطع کتاب. این‌طور به نظر می‌رسد که قطع حاضر به تصویرساز تحمیل شده است. انتخاب قطع کتاب خود واجد شاخصه‌هایی است که یکی از مهمترین آن‌ها ملاحظه‌ی سن مخاطب می‌باشد و موضوع دیگر این‌که با توجه به قطع کوچک کتاب آیا بهتر نبود به جای تکرار بعضی تصاویر (صص ۳۳ و ۳۶) از نوشته‌های بزرگتر و فاصله‌ی بین خطوط بیشتر، استفاده می‌شد؟! چه بسا کودک وقت تأمل بیشتری روی داستان داشت و دچار سرگیجه نمی‌شد!

کتاب ماهی سیاه کوجولو، کتابی است به یاد ماندنی چه به لحاظ تصویر و چه متن و چاپ جدید این کتاب حرکتی مثبت است برای زنده کردن یک اثر با ارزش و حالا کودکان امروز به سان کودکی‌های برخی از ما آن را با لذت می‌خوانند، لذتی شاید شبیه به لذت ما.